

خردسالان

سال سوم،

شماره ۱۷۶، پنجمین

۱۸ اسفند ۱۳۸۴

۲۰۰ تومان

# دوست



۱۳



خوراکی با ارزش

۱۷



شب بخیر!

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۲۲



لحاف من

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



ترانه‌های آسمانی

۳



با من بیا

۴



کی بهار می‌رسد؟

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



یک آسمون، دو آسمون

۱۱



جدول

۱۲



بازی

● مدیر مسئول: مهدی ارگانی

● سردبیران: الفشین علاء، مرجان کشاورزی آزاد

● مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمد حسین سلواتیان

● گرافیک و صفحه‌آرایی: صدف صفربور

● نیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج

● امور مشترکین: محمد رضا اصفهانی

● نشانی: تهران، خیابان انقلاب، چهارراه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج

تلفن: ۱۲۹۷، ۶۶۷۰۶۸۳۳ و ۶۶۷۰۲۲۹۱، فاکس: ۶۶۷۱۲۲۹۱

پدر و مادر عزیز، مریبی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هرگونه فعالیت پیش بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

# با من بیا...



دوست من سلام.

من آتش هستم.

زرد و سرخ و داغ.

من دوست همه‌ی آدم‌ها هستم.

خانه‌ها را گرم می‌کنم.

غذا می‌پزم و تاریکی را روشن می‌کنم.

یادت باشد، هیچ‌وقت با من بازی نکنی!

چون من آتش هستم.

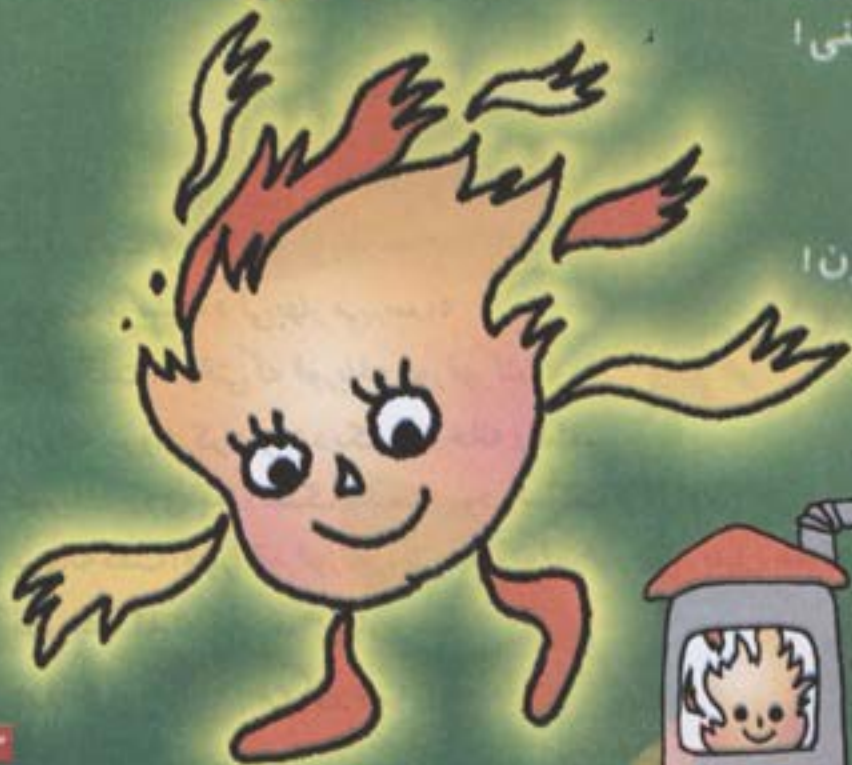
آتش، یعنی داغ داغ داغ!

به من نزدیک نشو و به من دست نزن!

فقط کنار من باش!

حالا با من بیا و از نور و گرمای

من شاد باش!



# کی بهار می رسد ؟



یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.  
روزهای آخر زمستان بود.

پروانه روی شاخه ی گل نشست و به غنچه گفت: «پس چرا باز نمی شوی؟»

غنچه جواب داد: «منتظرم بهار برسد.»

پروانه پرسید: «پس کی بهار می رسد؟»

غنچه گفت: «وقتی که بلبل آواز بفواند.»

پروانه پرواز کرد و رفت پیش بلبل.

او روی درخت نشسته بود.

ساکت و آرام.

پروانه گفت: «چرا آواز نمی فوانی؟ اگر تو آواز بفوانی غنچه باز می شود.»

بلبل گفت: «منتظرم بهار برسد.»

پروانه پرسید: «کی بهار می رسد؟»

بلبل گفت: «وقتی که قورباغه قورقور کند!»

پروانه پرواز کرد و نزدیک رودخانه رفت.


قورباغه روی یک سنگ نشسته بود. ساکت و آرام.

پروانه گفت: «چرا قورقور نمی کنی؟ اگر تو قورقور کنی، بلبل هم آواز می فواند. آن وقت غنچه باز می شود.»

قورباغه گفت: «منتظرم بهار برسد.»

پروانه پرسید: «پس کی بهار می رسد؟»





قورباغه جواب داد: «وقتی که رودخانه پر از آب شود.»  
پروانه به رودخانه گفت: «پس کی پر آب می شوی؟»  
رودخانه گفت: «وقتی که فور شیربتابد و برف کوه ها را آب کند.»

پروانه به آسمان نگاه کرد.

خورشید، خندید و تایید.

برف کوه ها آب شد.

رود، پر آب شد و جاری شد.

قورباغه با خوش حالی جستی زد و قورقور کرد.

بلبل صدای او را شنید و آواز خواند.

غنچه خندید و گلبرگ هایش را باز کرد.

پروانه فریاد زد: «بهار آمد! بهار آمد!»

پروانه می رقصید.

رود جاری بود.

قورباغه قورقور می کرد.

بلبل آواز می خواند و عطر گل همه جا پیچیده بود.

بهار آمده بود، بهار زیبا!



# نقاشی

دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود.  
آن را رنگ کن.

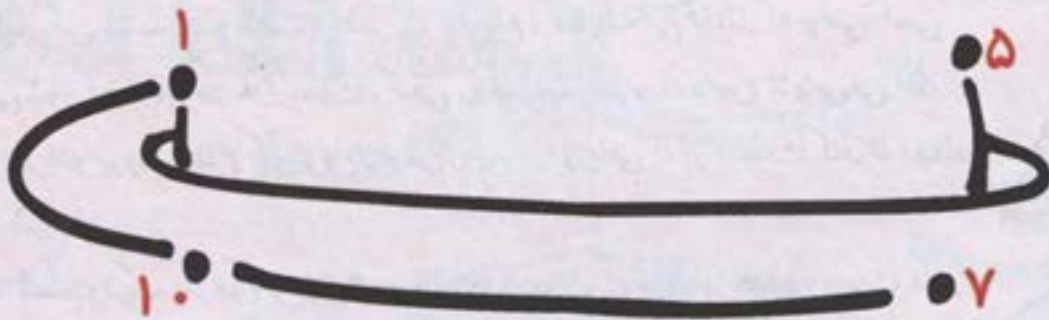
۱ → ۲ → ۳ → ۴ → ۵ → ۶ → ۷ → ۸ → ۹ → ۱۰



۲

۳

۴



۱۰

۷

۶

۹

۸



# فرشته‌ها



یک روز وقتی که من خانه‌ی پدربزرگ و مادربزرگ بودم، برایشان میهمان رسیدم. من توی اتاق مشغول بازی بودم.

میهمان‌های پدربزرگ را نمی‌شناختم برای همین هم توی اتاق ماندم. پدربزرگ پیش من آمد و گفت: «دوست من، نوه‌اش را آورده است. او هم سن و سال تو است. بیا و با او آشنا شو!»

گفتم: «الان دارم بازی می‌کنم. بعد می‌آیم.»

پدربزرگ، کنار من نشست و گفت «حضرت علی (ع) همیشه می‌گفتند که وقتی کسی وارد خانه‌ای می‌شود که آن‌جا مهمان است، کسی را نمی‌شناسد و احساس تنهایی می‌کند. صاحب خانه باید جلو برود، سلام بگوید و با فوش رویی و مهربانی با او صحبت کند تا مهمان او فوش حال شود.»

به پدربزرگ گفتم: «یک بار من و مادرم به خانه‌ی دوست او رفتیم. بچه‌ی دوست مادرم داشت تلویزیون تماشا می‌کرد. او به ما سلام نداد و با من بازی نکرد.»

پدربزرگ گفت «و تو فیلی فیلی ناراحت شدی.» گفتم: «فیلی!» پدربزرگ گفت: «پس عجله کن! یک دوست فوب و همدرد، بیرون اتاق منتظر تو است.»

من و پدربزرگ از اتاق بیرون رفتیم.

آن روز به من و دوست جدیدم خیلی خیلی خوش گذشت. ما با هم بازی کردیم و خوراکی خوردیم.







# یک آسمون، دو آسمون

افسانه شعبان‌نژاد



شب که می‌شه ستاره‌ها  
صف می‌کشن، تو حوض ما

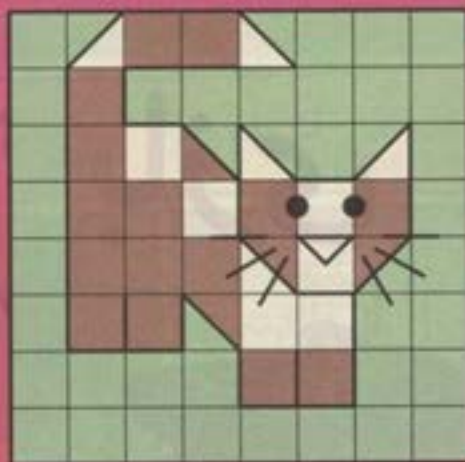
تاب می‌خورن یواش یواش  
شلپ شلپ می‌آد صدا

ماه که می‌شیند روی آب  
نقره می‌پاشد توی آب

یک آسمون، دو آسمون  
پر از ستاره دستشون

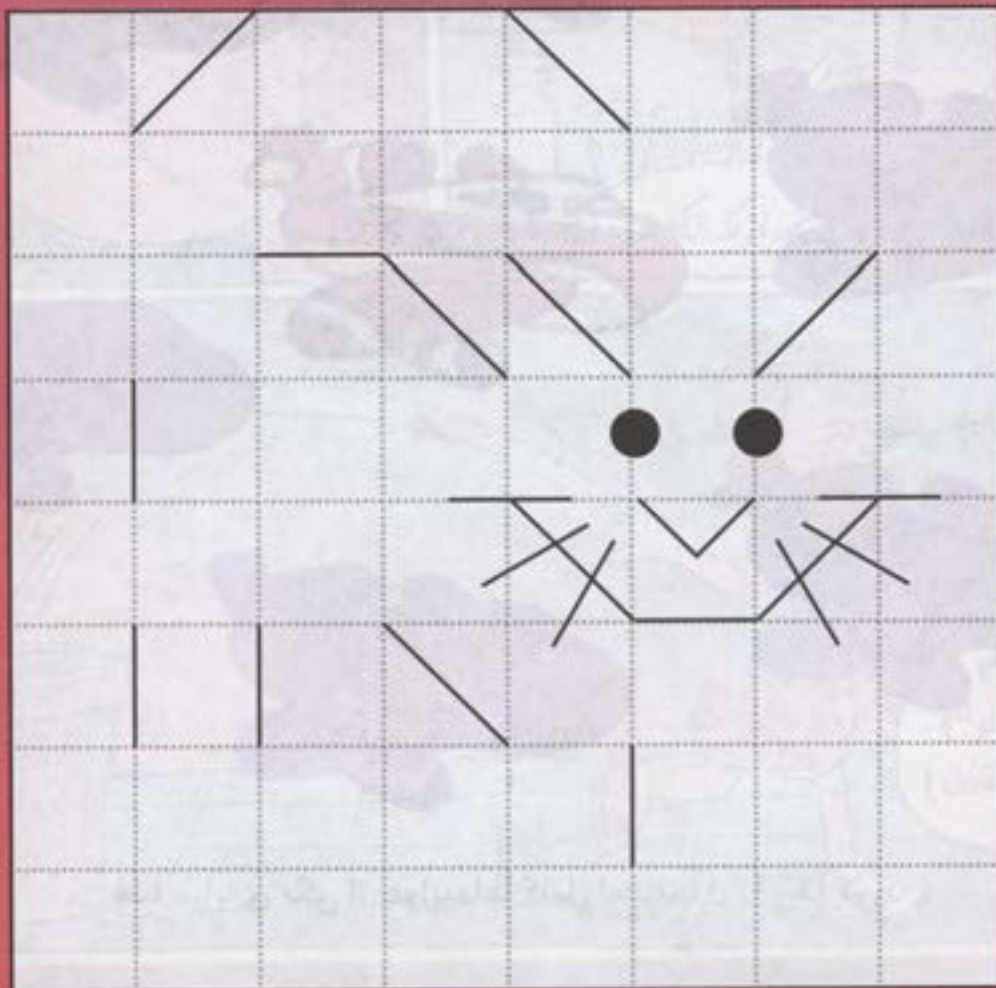
یک آسمون اون بالا  
یکی میون حوض ما





# جدول

جدول را کامل و رنگ کن.



# بازی



فقط سایه‌ی یکی از هواپیماها کامل است. آن را پیدا کن.



صندل



آه! چاره  
چیه... یک  
لقمه می خورم.



خیلی  
گرسنه  
هستم اما  
توی یخچال  
هیچ چیز  
نیست...

... غیر از یک تکه نون!



چی کار می کنی؟!

بسه دیگه...  
یک ذره سیر شدم  
بقیه اش رو نفس خورم--  
برو توی سطل آشغال!



بعد آسیابان، دانه‌های گندم رو به آرد تبدیل کرده...



... بعد نانوا آرد رو خمیر کرده و ساعت‌ها جلوی  
حرارت تنور وایساده تا من پخته بشم!



کاش  
بستنی فروش شده  
بودم!

حالا فهمیدی که  
من چه ارزشی دارم؟  
همه باید به نون احترام  
بگذارند!

ای وای! داشتم  
چه اشتباهی می‌کردم!  
نون عزیز رو می‌انداختم  
! ۱۶



پسر من، من خیلی خوشحالم که تو ارزش نون رو فهمیدی...

... اما احترام گذاشتن به نون یعنی این که بخوریش...

نه خوام!

... نه این که لوسش کنی!

راه بیفت  
آسب من! برو!

پایان





با معرفی شخصیت‌های داستان به کودک از او بخواهید در خواندن داستان شما را همراهی کند.



ماه



ستاره



قورباغه





پرنده



## شب بخیر!


یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.



یک شب وقتی که  می‌خواست بخوابد، به  نگاه کرد و گفت: «شب به خیر  قشنگ!»

اما  خیلی غمگین بود. او مثل همیشه نبود.

 پرسید: «پرا ناراحتی!»

 گفت: «یک  را کم کرده‌ام. هرچه به آسمان نگاه می‌کنم، او را نمی‌بینم.»

 گفت: «وای! شاید افتاده پایین!»

 تر آهی کشید و گفت: «هالا چه طوری  را پیدا کنم!»



گفت: « ناراحت نباش! من همه جا را می‌گردم و او را پیدا می‌کنم.»



گفت: « تو دوست مهربانی هستی.»



به برکه نگاه کرد، اما چیزی ندید.



را صدا زد و گفت: « جان! بیدار شو، بیدار شو!»



چشم‌هایش را باز کرد و گفت: « چرا بیدار شوم؟ »



غمگین است. فکر می‌کنم او افتاده پایین. شنا کن و توی آب برکه



را بگرد. شاید توی آب افتاده باشی.»



به آسمان نگاه کرد.




گفت: « تو دوست مهربانی هستی.»




پرید توی آب.




همه جا را گشت، اما  توی آب نبود.


گفت: «شاید وقتی می افتاده پایین، لابه لای شافه ها گیر کرده باشه.»

پرواز کرد تا لابه لای شاخه ها بگردد.

ناگهان  فریاد زد: «پیدا شد! پیدا شد!»

پشت یک ابر کوچولو خوابش برده بود.

و  با خوش حالی به آسمان نگاه کردند.

ابر را آرام کنار زد و  را بوسید و گفت «شب به فیر!»

گفت: «شب به فیر!»

گفت «شب به فیر!»

خندید و همه به خواب رفتند، یک خواب خوب و شیرین.

# قصه‌ی حیوانات



۲ | او بچه گرگ‌های سیاه را دید که با مادرشان بازی می‌کردند.  
۴ | گرگ مادر او را دید و گفت: «تاراحت نباش! نوبی لانه برو و پیش بچه‌های من بمان.»



۱ | یک روز، بچه گرگ کوچولو از لانه بیرون آمد. تنهای تنها و راه لانه را گم کرد.



۳ | گرگ کوچولو، دلش برای خواهر و برادرش تنگ شده بود.





۶ | گرگ مادر، همه جا را گشت و بالاخره لانه‌ی گرگ کوچولو را پیدا کرد.

۸ | گرگ مادر، گرگ کوچولو را بیدار کرد و او را به لانه‌اش برگرداند. پیش خواهر و برادرش!



۵ | بچه گرگ‌ها توی لانه رفتند و منتظر شدند تا گرگ مادر برگردد.

۷ | وقتی مادر به لانه برگشت، بچه‌ها خواب بودند.





# لحاف من

سرور گنجی

باد زمستانی ا  
این بار وقتی آمدی،  
زیر لحاف من بیا!  
یا لحاف مرضیه  
یا لحاف علیرضا  
باد زمستانی!... آه  
زیر لحاف بی بی نروا  
پای بی بی از سرما می لرزد.







# کار دستی

برای درست کردن این کار دستی  
یک عدد دکمه‌ی فشاری لازم است.

- شکل‌ها را از روی خط زرد قیچی کن.
- آن‌ها را از روی دایره سبز با یک دکمه فشاری به هم وصل کن.





# دوستان

خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۴

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۲۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در تهران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نمبستی چاپ و نشر عروج تلفن: ۳۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱)۶۶۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد:

۱۳ / / تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره:

تا شماره:

امضاء

دوستان خردسالان تنها نشریه‌ی استثنای مسکونی خردسالان ایران است و توزیع آن به صورت رایگان در سراسر کشور انجام می‌گیرد. برای آشنایی بیشتر با این نشریه، به وبسایت دوستان مراجعه کنید.



کار دستی



نشانی فرستنده:

جای تمبر

نشر و ج

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب ، چهار راه کالج ، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)   
 شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان



# ترانه‌های آسمانی

مصطفی رحماندوست



خدای من امی بینی ؟  
این آقا پول نداره  
فقیره و پیر شده  
تمی دونه، از کجا پول بیاره  
همسر و بچه هاش غذا ندارن  
لباس و کفش و خانه،  
از این چیزا ندارن  
خدای من !  
کمک کن که من به کاری کنم  
قلکم را بشکنم،  
آن ها را یاری کنم



